

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(16)

دوشنبه 28 03 1436؛ 29 10 1393؛ 19 01 2015

I. کلمه 296، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه:

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمَسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ وَ مَنْ

أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ (و او علیه السلام فرمود: همانا در مانده فرستاده خداست، پس هر که باز دارد از او، باز

داشته باشد از خدا، و هر که ببخشد او را، بخشیده باشد خدا را)

II. شرح کلمه 296 (1)

1. **معنای لغت:** چنانچه در التَّحْقِيقِ فی کلمات القرآن الکریم آمده است، "الْمَسْكِينِ" از "سَكَنَ، يَسْكُنُ، سَكُونًا" است، بر وزن

"مِفْعِيل" برای مبالغه در ساکن بودن، و او کسی ایست که در به نهایت سکون رسیده است، و از حد آن گذشته است، و این تعبیر را برای کسی بکار می‌برند که محدود است از حیث قدرت و قوت و توانایی به حیثی که عاجز است از تلاش و کوشش در توسعه معیشت، یا به خاطر مرض یا پیری یا ضعف در بدن یا در مال.

2. **شرح:** این سخن امام علی علیه السلام هشداري است به اهل حضور تا غفلت نورزند از ادب حضور، بدانند خدا را در مقام تفصیل و کثرت مظاهر و رسولانی است، بلکه همه خلائق رسول و آیه و مظهر او هستند، به درجات و مراتب گوناگون خود. پس، فرمود، به هوش باشید و بدانید با که معامله می‌کنید. اهل حضور هر تعاملی که با عباد الله دارند را تعامل با خدا می‌دانند، چه آنها محجوب نیستند با خلق از حق همان سان که محجوب نیستند با حق از خلق.

3. **اشاراتی قرآنی:** خدای تعالی می‌فرماید، "أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَ

مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رَسُولِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسُولِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ

الْمَصِيرُ" (2:285 البقرة)

([این] رسول ایمان آورد به آنچه از پروردگارش به سوی او فرو فرستاده شد، و مؤمنان همگی ایمان آوردند به خدا، و فرشتگانش و کتاب‌هایش و رسولانش، [و گفتند:] میان هیچ يك از رسولان او فرق نمی‌نهییم، و گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم پروردگارا! غفران تو را [می‌جوییم] و بازگشت [هر چیز] به سوی توست.)

مولی عبدالرزاق قاسانی در ذیل این آیه کریمه چنین می‌فرید:

"وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ أَمَّنَ بِاللَّهِ" (و مؤمنان همگی ایمان آوردند به خدا) واحد دانستند او در [مقام] جمع، "وَ مَلَائِكَتِهِ وَ

كُتُبِهِ وَ رَسُولِهِ" (و فرشتگانش و کتاب‌هایش و رسولانش)، یعنی، واحد دانستند او را در مقام تفصیل هنگام استقامت از

روی مشاهده وحدت او در صورت آن کثرت...

و هم چنین خدای تعالی می‌فرماید، "اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ"

(22:75 الحج) (خدا برمی‌گزیند از ملائکه رسولان و از مردمان بدرستی که خدای شنوای بینا است.)

بنابراین، رسولانی که با دعوی رسالت الله و با معجزات به سوی مردم می‌آیند، در مبعوث سوی همه خلق هستند، لیکن آنان را که بدون دعوی و نشانه می‌آیند اهل حضور رسول حق می‌دانند در محدوده خاصی که مظهر اسمی از اسماء الله هستند.

هم چنین خدای تعالی می‌فرماید، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ" (49:1 الحجرات) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید نسبت به خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجوید و از

خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست):

مولی عبدالرزاق قاسانی نکاتی را در ذیل آیه کریمه سوره مبارکه حجرات یاد آور می‌شود،

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ" (ای کسانی که ایمان آورده‌اید نسبت به خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجوید) طلب جمع است بین ادب ظاهر و ادب باطن از اهل حضور، و نهی هر نوع پیشی جستنی در حضرة إلهیه و حضرت نبویه که می انجامد به تقدم در أقوال و أفعال و حدیث نفس و ظهور با صفات و ذات. بر حضرت هر اسمی از أسماء الله تعالی ادبی است که واجب است مراعات آن بر کسی که خدا با آن بر او تجلی کرده است، و برای هر مقام و حالی نیز ادبی است که واجب است بر صاحبش محافظت آن. پس، پیشی جستن در پیشگاه خدا در مقام فناء ظهور با منیت است در حضرت ذات، و در مقام محو ظهور به صفتی است که تقابل دارد با صفتی که مشاهده می کند تجلیش در حضرت أسماء، مانند ظهور با إرادة اش در مقام رضا، و مشاهده إرادة در حضرت تجلی اسم مرید، و ظهور با علمش با اعتراض در مقام تسلیم به حضرت علیم، و با تجلّد در مقام عجز و مشاهدۀ قادر، و گفتگوی با نفس در مقام مراقبه و شهود متکلم، و با فعل در مقام توکل و انسلاخ از أفعال در حضرت فعّال. اینها همه إخلال باشند به ادب باطن نسبت به خدای تعالی. و أما إخلال در ادب ظاهر نسبت به او، مانند ترك عزائم کردن به سوی رخصت رفتن، و إقدام بر إضافات مباح از أقوال و أفعال و أمثال آنها. أما پیشی جستن در پیشگاه رسول با إخلال ادب ظاهر، مانند تقدم بر او در کلام، و راه رفتن، و بلند کردن صوت، و نداء کردن از پشت حجره ها، و نشستن با او و درنگ کردن نزد او برای سخن های پراکنده گفتن، و بدون اجازه نزد او آمدن و از نزد رفتن و أمثال آن است. أما إخلال در ادب باطن نسبت به او، مانند طمع در اینکه رسول او را در امری از او إطاعت کند، و ظن سوء در حق او داشتند و أمثال آن. أما مخالفتی که تعلق دارد به اوامر و نواهی، و إقدام بر چیزی قبل معرفت حکم خدای تعالی، و حکم رسول در آن، آنها از سوء ادب اهل غیبت می باشد، نه حضور، که بحث ما در آن است.

"وَاتَّقُوا اللَّهَ" (و تقوای ورزید خدا را) در همهی این پیشی جستن‌ها، چه هر که تقوا ورزد با خدا چنانچه حق تقوای اوست، صادر نمی‌شود از او امثال این پیشی جستن‌ها در مواقع مذکور، "إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ" (همانا خدا شنواست) این پیشی جستن‌های قولی را در باب ادب ظاهر، و سخن گفتن‌های نفس را در باب ادب باطن، "عَلِيمٌ" (آگاه است) به فعلیات و وصفیات و به ظهور بقیات.

شیخ ابن عربی نیز در فصوص نکته ای در مورد ادب حضور دارد که آن را با ترجمه خوارزمی از شرح قیصری می‌آوریم: پس خود را نگاه دار، که حضرت پروردگار ترا نصیحت کرد در آن حالت که ملائکه زبان به عیب آدم گشودند، و مفاخرت به هنر خویش نمودند. لا جرم، حق تعالی در منع ایشان گفت که، "إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ" (2:30 البقرة) تا تو در حضرت الهی و خلفای پادشاهی ادب نگاه داری، و به دیدن عیب خود چنان مشغول باشی که عیب دیگری در نظر نیاری. و نظر کن که هر که هلاک شد از کدام راهگذر هلاک شد. لا جرم، بیت:

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| تا چند بزرگ بر کشیدن خود را | وز جمله خلق برگزیدن خود را |
| از مردمک دیده ببايد آموخت | دیدن همه کس را و ندیدن خود را |
| خویشتن دیدن، بود در راه حق ترك ادب | بی ادب را در حریم عزّت او بار نیست |

4. **شاهدي رضوي:** حديث معروفی که از امام علي بن موسي الرضا عليه آلاف التّحية و الثناء هنگام ورود به نیشابور نقل شده است، شاهدي است بر این معنا که رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم برترین رسولان و آخرین و خاتم آنهاست، لیکن استمرار ولایت او صلوات الله عليه و رسالت غیر تشریعی عام در مقام تفصیل بلا مانع است، و این برای امامان معصوم اهل بیت عليهم السلام در رتبه وجودی او صلوات الله عليه است، و برای دیگران نسبی و پایین‌تر از مقام آنها عليهم السلام.

حديث سلسلة الذهب (گردآوری بهاء الدين خرمشاهی)

حديث سلسلة الذهب، حدیثی است که از حضرت رضا (ع) به هنگام ورود ایشان به نیشابور نقل شده و عده کثیری آن را برای خود نوشته‌اند. این حدیث با اختلافات ناچیزی مربوط به شرایط و اوضاع و احوال املاء و استملای آن، در منابع کهنی چون تاریخ نیشابور و توحید صدوق، عیون اخبار الرضا، امالی، شیخ مفید، ربیع الابرار زمخشری، التذوین رافعی، فصول المهمه ابن صباغ مالکی، کشف الغمه اربلی و منابع جدیدتر چون کنز العمال منقی هندی، بحار الانوار مجلسی نقل شده است. در این جا روایتی که مرحوم حاج شیخ عباس قمی، از چند روایت بحار الانوار پسندیده و در سفینه البحار آورده است و برابر با نقل کشف الغمه اربلی در بحار الانوار است، از بحار و سفینه نقل و ترجمه می‌شود: سرور سعید و امام الدنيا عمادالدین

محمد بن ابی سعید بن عبدالکریم وزان در محرم سال 596 ق نقل کرد که صاحب کتاب تاریخ نیشابور در کتابش آورده که هنگامی که علی بن موسی الرضا (ع) در سفری که در همان سفر به فیض شهادت نایل آمد، به نیشابور رسید، در مهدی بر روی یک استر سفید رنگ مایل به خاکستری نشسته بود و نشستگاه او از نقره خالص بود. در راه بازار امامان حافظ احادیث نبوی یعنی ابوزرعه و محمد بن اسلم طوسی، رحمهما الله به حضور حضرت راه یافتند و گفتند: ای بزرگوار و بزرگ زاده، ای امام و فرزند ائمه، ای سلاله طاهره رضیه، ای خلاصه زاکیه نبویه، به حق پدران مطهر و نیاکان گرامیت، چهره مبارکت را به ما بنما و برای ما از پدران و جدت حدیثی به یادگار نقل کن. استر ایستاد، سایبان کنار رفت و چشمان مسلمانان به طلعت مبارک او روشن شد. گیسوان بافته و فروهشته او همانند گیسوان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، و مردم از هر طبقه‌ای حاضر و ایستاده بودند. بعضی فریاد می‌زدند، بعضی می‌گریستند و جامه چاک می‌کردند یا در خاک می‌غلطیدند یا باربند استر او را می‌بوسیدند و به سوی سایبان او گردن می‌کشیدند، تا نیمروز شد و اشکها چون جویباران روان بود. بانگ و هیاهو آرام گرفت و بعضی از ائمه و قضاة حاضر در میان جمعیت به دیگران بانگ زدند ای مردم گوش فرا دهید و عترت رسول الله (ص) را نیازارید و خاموش باشید. آن گاه حضرت صلوات الله علیه، این حدیث را املا کرد و عده دواتها بالغ بر بیست و چهار هزار بود، به علاوه تعداد بسیاری قلمدان، نویسندگان اصلی حدیث ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمهما الله بودند. حضرت (ع) فرمود: پدرم موسی بن جعفر الکاظم گفت: که پدرم جعفر بن محمد الصادق گفت: که پدرم محمد بن علی الباقر گفت: که پدرم علی بن حسین گفت: که پدرم حسین بن علی شهید ارض کربلا گفت: که پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شهید ارض کوفه گفت: که برادر و پسر عم محمد رسول الله (ص) فرمود: که جبرئیل مرا گفت: که از حضرت رب العزه - سبحانه و تعالی - شنیدم که فرمود:

کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی (بحار الانوار، 126/49). عبارت حدیث در بعضی منابع تفاوتی دارد از جمله در توحید صدوق چنین است، "فمن دخله امن من عذابی". شیخ صدوق در توحید این حدیث را با سلسله روایان متفاوت هم نقل کرده است.

در یکی از روایتهای او آمده است که چون موکب امام به حرکت در آمد حضرت ندا در داد، "بشروطها و انا من شروطها". و شیخ در توضیح آن نوشته است: از شروط آن اقرار به حضرت رضا (ع) است به این که امامی از جانب خداوند عزوجل بر بندگان او است و اطاعت از او بر بندگان واجب است» (توحید، صدوق، 25). علامه مجلسی پس از نقل حدیث نوشته است که استاد ابوالقاسم قشیری گفته است که چون این حدیث با این سند به اطلاع یکی از پادشاهان سامانی رسید آن را به زر نوشت و وصیت کرد که آن را همراه او دفن کنند. چون در گذشت به خواب کسی آمد و از او پرسیدند خداوند با تو چه کرد؟ گفت: خداوند به خاطر اقرار و تلفظ به لا اله الا الله و تصدیق مخلصانه‌ام به نبوت محمد رسول الله (ص) و این که این حدیث را به قصد احترام و بزرگداشت آن به زر نوشته بودم، مرا بخشید (بحار الانوار، 127/49). این حدیث «به جهت مسلسل بودن آن از ائمه اطهار (ع) تا حضرت رسول به "سلسله الذهب معروف شده است" (مقاله «امام رضا (ع)»، دایرة المعارف تشیع، 2/366).

منابع: جز آنچه در متن مقاله یاد شده است، سفینه البحار، 229/1؛ صحیفة الامام الرضا، تحقیق محمد مهدی نجف، 39؛ اعیان الشیعة، 2/18.

توضیح:

مولی عبدالرزاق قاسانی در ذیل آیات 24 21 مبارکه بقره چنین می‌فرماید: چون توحید اثبات شد، استدلال می‌فرماید بر اثبات نبوت تا با آن دو تصحیح گردد اسلام زیرا آن تصحیح نمی‌گردد مگر با شهادتین زیرا مجرد توحید احتجاب است با جمع از تفصیل، و آن جبر محض است که زندقه و اباحت می‌انجامد، و مجرد اسناد فعل و قول به رسول، احتجاب با تفصیل است از جمع، و این قدر صرف است که مجوسیت و ثنویت می‌انجامد، و اسلام طریق بین این دو است با جمع بین قول ما به "لا اله الا الله"، و بین قول ما به، "محمد رسول الله"، و اعتقاد به مظهریت او برای افعال خدای تعالی. زیرا افعال خلق نسبت به افعال حق مانند جسد نسبت به روح. پس، همانگونه که مصدر فعل روح است ولی تمام نمی‌شود مگر با جسد، مبدأ فعل حق است ولی ظاهر نمی‌شود مگر با خلق. ناچار باید رسالتی باشد زیرا خلق به سبب احتجاب و بعدشان از حق نمی‌توانند معارف را از ریّشان دریافت کنند. پس، واجب است وجود واسطه‌ای که با روح شاهد حشش مجانس باشد با حضرت الهیه، و با نفس مخالط با خلقش [مجانس باشد] با رتبه بشریه، تا تلقی کند قلبش از روحش کلمات ربانی را، و إلقاء کند به نفس قدسیش، و خلق قبول کنند از او با رابطه جنسیت.

وی هم چنین در تفسیر آیه سوره مبارکه حدید، "أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ" (57:7 الحدید) می‌فرماید: "أَمِنُوا بِاللَّهِ" (ایمان بیاورید به الله) ایمان یقینی با توحید افعالی، "وَرَسُولِهِ" (و رسولش) یعنی، متحجب نشوید با افعال حق در ایمانتان با توحید افعال از افعال خلق که به

جبر می‌افتید، و حرمان از اجر، بلکه شاهد باشید افعال حق را با ایمان به او به طور جمع در مظاهر تفصیل به حکم شرع تا حاصل شود برای شما توکل، و آسان شود بر شما انفاق از مال خدا که در در دستان شما قرار داده است، و شما را مستخلف قرار داد است با تمکین بخشیدن شما و قادر ساختن شما بر تصرف در آن به حکم شرع زیرا اموال همه برای خداست و اختصاص نسبت تصرف همانا به حکم او در شریعتش، " فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ " (پس، کسانی که از شما ایمان آوردند) با شهود افعال " وَأَنْفَقُوا " (و انفاق کنید) از مقام توکل " لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ " (برای آنهاست اجری کبیر) در جنت افعال.

1. شعر:

حسین خوارزمی [؟]:

برای يك دو گدا خویشان گدا سازد
که تا ترا بدهد مال و متکا سازد

چه پادشاست که از خاک پادشا سازد
به "أَقْرَبُوا اللَّهَ" کُذِیْه کند چو مسکینان

مولانا، دفتر سوم مثنوی:

فارغ از رنگست و از ارکان و خاک
آبنوشان ترک مشک و خم کنند
غرقه‌ی دریای بی‌چونند و چند
یار بینش شو نه فرزند قیاس
بهر حکمت را دو صورت گشته‌اند

رنگ دیگر شد ولیکن جان پاک
تن‌شناسان زود ما را گم کنند
جان‌شناسان از عددها فارغانند
جان شو و از راه جان‌جان را شناس
چون ملک با عقل یک سررشته‌اند

عطار، منطق الطیر:

اوست و بس این جمله اسمی بیش نیست
نیست غیر او و گر هست آن هم اوست
جمله یک حرف و عبارت مختلف
گر ببیند شاه را در صد لباس
چون همه اوست این غلط کردن ز چیست
این نظر مردی معطل را بود
دیده‌ها کور و جهان پر ز آفتاب
جمله او بینی و خود را گم کنی
وز همه دورند و با او هم‌نشست

عرش و عالم جز طلسمی بیش نیست
درنگر کاین عالم و آن عالم اوست
جمله یک ذاتست اما متصف
مرد می‌باید که باشد شه‌شناس
در غلط نبود که می‌داند که کیست
در غلط افتادن احول را بود
ای دریغا هیچ کس رانیست تاب
گر نبینی این خرد را گم کنی
جمله دارند ای عجب دامن به دست